خاطراتی و سخنانی از مردی خود ساخته

ریاضی، عبدالله

در اقتفاء از سنت قدیم خودمان به‏ تکرار«الفی»و طی دور تسلسل بود و می- خواستیم که هر دانشجوئی درس یومیه را در همان روز یاد بگیرد و حتی نسبت به درس فردا نیز مطالعه اجمالی داشته و با آمادگی ذهنی در کلاس حاضر شود نه آنکه همیشه یک روز عقب‏تر باشد یا بعضی از دانشجویان یک ماه عقب‏ماندگی داشته باشند.برای عملی ساختن‏ این رویه ترتیبی داده بودم که اولا در تمام کلاس‏ها در تمامی مدت دوره دانشکده برای خودم‏ درس گذاشته بودم و حتی،اگر استادی بیمار می‏شد یا غیبت میکرد یا مرخصی می‏رفت‏ درس او را هم اضافه بر دروسی که خود داشتم تقبل می‏کردم،این عمل من برای آن بود که‏ هم برای استادان و هم برای محصلان مدلی باشم که بدانند که هرکسی شغل معلمی بعهده دارد باید در رشته‏های گوناگون بصیرت داشته باشد...رویه دیگری که پیش گرفته بودیم امتحان‏ متوالی از کلاسها بود یعنی دو ماه به دو ماه آنها را امتحان می‏کردیم نه آنکه منتظر رسیدن‏ آخر سال باشیم و همه را یک مرتبه امتحان کنیم...و این امتحانات دو ماه به دو ماه هم جنبه‏ تصاعدی داشت،بدینگونه امتحان دو ماه اول سال را می‏کردیم و نمره می‏دادیم در امتحان‏ دو ماه دوم تنها خوانده شده‏های آن دو ماه را امتحان نمی‏کردیم بلکه چهار ماهه را یکجا امتحان می‏کردیم،در دو ماهه سوم امتحان شش ماهه می‏کردیم،و در امتحانات نهائی بار دیگر همه را یک جا امتحان می‏کردیم،مثل این بود که دو ماهه آخر را داریم برای بار دوم‏ امتحان می‏کنیم و چون شاگردان ماهها قبل را مکرر امتحان داده بودند همیشه حاضر داشتند.برای این امتحانات عرض سال نمراتی می‏دادیم که در امتحان آخر سال مورد استفاده قرار می‏گرفت.

با تمام این احوال در آخر سال نکات عجیبی پیش می‏آمد،مثلا شاگردی می‏آمد و مراجعه می‏کرد که من فقط یک نمره کسر دارم آن را بمن ارفاق کنید،می‏پرسیدم اگر این نمره را قبول کنیم دومی می‏آید و میخواهد دو نمره کسری او را هم ارفاق کنیم،پشت سر آن سه نمره کسری می‏آید،چون جلوترها را ارفاق کرده‏ایم همانطور دنباله پیدا میکند تا می‏رسد به آن‏که صفر گرفته است آیا بعقیده شما باید او را هم قبول کنم،آنوقت دوغ و دوشاب‏ یکی می‏شود و آبروی دانشکده فدای قبولی یک نمره کسری شما می‏شود.ولی اگر شما موافقت کنید که یکسال دیگر پایه علمی خود را محکم‏تر کنید و مهندس واقعی شوید نه‏ ارفاقی،آنگاه هم شما سربلند می‏شوید و هم ما حیثیت دانشکده را حفظ می‏کنیم...بهر تقدیر آن یک نمره کسری را قانع می‏کردیم تا جلو توصیه تلفنی و فشار سدی به بندیم،در واقع در این مرحله هم اقناع و ارضاء فردی کار خود را می‏کرد.تا شاگرد مورد بحث‏ کینه‏ای در دل نگاه ندارد و روزی خدای نکرده مرتکب جنایتی شود،چنانکه در عمر خود دوباره وقوع آن را دیده‏ام که یکی با هفت تیر و دیگری با چاقو استاد خود را کشت. شاید دلیل اصلی آن جز بی‏اعتنائی به مستدعیات شاگرد و ناچیز شمردن آن نبوده است. من در برخورد با اینگونه حوادث جنبه رفاقت را با شاگرد حفظ کرده و خود را دلسوز و وکیل مدافع او نشان می‏دادم و با همدردی کردن با او و اینکه خواهان گره‏گشائی در کار او هستم ضمنا طوری با بیان ادله پیش می‏آمدم که حالیش می‏شد که در کم آوردن نمره مقصر خود اوست و باید خود او این شکست جزئی را جبران کند و این جبران کردن هم بنفع خود اوست و هم بنفع داشکده که دیپلم قلابی بدست محصلین خود نداده است.

چون در این مصاحبه و همدردی صمیمی بودم،شاگرد نیز متوجه می‏شد که آرزوی‏ موفقیت او را دارم ولی چارهء ندارم.بدیهی است اگر نسبت به شاگرد بی‏اعتنا بودم و جواب‏ سربالائی می‏دادم و با تغییر و تشدد از خودم می‏راندم در روحیه او ایجاد حقارت می‏کرد و غرورش می‏شکست و دشمن من و دشمن دستگاهی می‏شد که مقدرات او را بدست من سپرده است، در نتیجه اگر هیچ عکس العملی نامطلوب نشان نمی‏داد میرفت به سوی انحراف فکری و بقصد انتقام‏کشی و لا اقل یک خرابکار بوجود می‏آمد و نسبت به جامعه عصیان می‏ورزید و قدم به‏ مرحله ویگرانگری می‏گذاشت...اتفاقا بیشتر این انتقام‏کشی‏های فردی یا دسته‏جمعی‏ حاصل یک پیش‏آمد جزئی است که اگر روز اول از راه قانع ساختن و حرف شنفتن از فردی که خود را مدعی در امری می‏شناسد وارد می‏شدیم کار بالا نمی‏گرفت و گرهی که بدست‏ می‏باشد باز کرد به دندان نیاز نمی‏افتاد.

من این رویه را در حق فرزند خودم نیز اعمال کرده‏ام و او نیز با دلیل بشناختن‏ حق خود وادار نموده‏ام که در موقع خود خواهم گفت.